

دکتر رابرت چیشولم، ساموئل او ۲، جلسه ۱۱ اول سموئیل ۱۷

۲۰۲۴ © رابرت چیشولم و تد هیلدبرانت

این دکتر باب چیشولم در حال تدریس در مورد اول و دوم سموئیل است. این جلسه ۱۱، اول سموئیل ۱۷، ایمان داوود، آتش پیروزی را شعله‌ور می‌کند.

در این درس، ما قصد داریم روی اول سموئیل ۱۷ کار کنیم.

این یک فصل طولانی است، ۵۸ آیه، و من آن را «ایمان داوود، آتش پیروزی را شعله‌ور می‌کند» نامگذاری کرده‌ام. به یاد دارید که قبلاً در فصل ۱۴، امتنی داشتیم که با عنوان «ایمان یوناتان، آتش پیروزی را شعله‌ور می‌کند» از آن یاد کردیم. در اینجا، ایمان داوود، آتش پیروزی بنی‌اسرائیل بر فلسطینیان را شعله‌ور خواهد کرد.

اما بیایید به یاد بیاوریم که در متن چه اتفاقی می‌افتد. در اول سموئیل فصل ۱۳، شائول سلسله خود را از دست داد. این مایه تاسف بود زیرا در آن زمان ما یوناتان را در عمل می‌بینیم.

به نظر من، یوناتان می‌توانست پادشاه خوبی شود، اما او هرگز تاج و تخت اسرائیل را نخواهد گرفت زیرا شائول سلسله خود را از دست داده است. سپس در فصل ۱۵، شائول در واقع تاج و تخت خود را از دست می‌دهد. سموئیل به شائول می‌گوید، چون تو کلام خداوند را رد کردی، به یاد خواهی آورد که شائول در مورد مشکل عمالیقی‌ها از خداوند اطاعت نکرد.

او بسیاری از عمالقیان را کشت، اما پادشاه و برخی از دام‌ها را زنده گذاشت. و بنابراین، سموئیل به او گفت، چون تو کلام خداوند را رد کردی، خداوند نیز تو را رد کرده است. و سموئیل این را با این جمله مهر و موم کرد که خداوند پس از صدور فرمانی، نظر خود را تغییر نمی‌دهد، که در این مورد، پایان سلطنت شائول بود.

و بنابراین، ما منتظر پادشاه جدید هستیم. قبلاً به ما گفته شده است که خداوند کسی را مطابق میل خود برای جایگزینی شائول انتخاب کرده است. و سپس در اول سموئیل ۱۵، سموئیل از این شخص به عنوان کسی که از شائول بهتر است یاد می‌کند.

بنابراین، ما کنجاکو هستیم که بدانیم این کیست. لازم نیست زیاد منتظر بمانیم. در اول سموئیل ۱۶، داوود در صحنه ظاهر می‌شود.

سموئیل از طرف خداوند به بیت لحم فرستاده می‌شود تا پسران یسی را ببیند، و داوود کوچکترین آنهاست و کسی است که به عنوان پادشاه جدید اسرائیل انتخاب می‌شود. سموئیل او را در خلوت مسح می‌کند، و خداوند روشن می‌کند که این انتخاب را بر اساس آنچه در قلب داوود می‌بیند، انجام داده است. در آن لحظه روح خداوند بر داوود نازل می‌شود.

روح، ساول را ترک کرده و به جای آن، یک روح شیطانی آمده و اکنون ساول را عذاب می‌دهد. یکی از خدمتکاران ساول این فکر را می‌کند که اگر یک پخش‌کننده موسیقی داشتیم، خوب می‌شد.

کسی که بتواند وقتی این روح شیطانی شما را عذاب می‌دهد، چنگ بنوازد و شما را آرام کند. و بنابراین، خدمتکار دیگری می‌گوید، من فقط آن مرد را می‌شناسم، یکی از پسران جسی، داوود، نوازنده‌ی خوبی است، و او همچنین یک جنگجوی بسیار ماهر است.

و بنابراین، داوود به عنوان خدمتکار به دربار سلطنتی شائول آورده می‌شود. در فصل ۱۷ متوجه می‌شویم که داوود همیشه آنجا نیست. او بین خانه پدرش و دربار شائول در رفت و آمد است.

و در فصل ۱۷، فلسطینیان دوباره به میدان می‌آیند و نبرد دیگری در حال شکل‌گیری است. در چند آیه اول فصل ۱۷ در مورد این موضوع می‌خوانیم. فلسطینیان در حال جمع‌آوری نیروهای خود برای جنگ هستند.

شائول در حال جمع‌آوری نیروهایش است. فلسطینی‌ها روی یک تپه هستند، بنی‌اسرائیل روی تپه‌ای دیگر، و دره‌ای بین آنها قرار دارد. داوود در حال حاضر اینجا نیست.

و البته، یک جنگجوی فلسطینی ظهور می‌کند، و ما او را به عنوان جالوت می‌شناسیم. در واقع، اول سموئیل ۱۷ احتمالاً شناخته‌شده‌ترین متن در کتاب‌های سموئیل و یکی از شناخته‌شده‌ترین متون در کتاب مقدس است. یک قهرمان فلسطینی به نام جالوت وجود دارد، و او به تفصیل توصیف شده است زیرا او حریف بسیار قدرتمندی است.

و اول سموئیل ۱۷:۴ می‌گوید که قد او شش ذراع و یک وجب بوده است. خب، این چقدر بلند است؟ خب، یک ذراع به معنای واقعی کلمه به معنای ساعد است، و بنابراین یک ذراع تقریباً ۱۸ اینچ خواهد بود، فاصله از اینجا تا اینجا. یک وجب فاصله بین انگشت شست و انگشت کوچک است، بنابراین حدود ۹ اینچ می‌شود.

بنابراین، چیزی که داریم ۶ ضربدر ۱۸ اینچ به اضافه ۹ اینچ است که می‌شود ۱۱۷ اینچ، که می‌شود ۹ فوت و ۹ اینچ. پس جالوت مرد بسیار بسیار بزرگی بوده است. با این حال، برخی از نسخه‌های خطی یونانی، یوسفوس و طومار قمران از غار شماره ۴، ۴ ذراع و یک وجب را نشان می‌دهند.

این به معنای قد ۶ فوت و ۹ اینچ است که برای یک مهاجم قدرتی در NBA اندازه‌ی مناسبی است. اما نه یک رقم خارق‌العاده مانند ۹ فوت و ۹ اینچ. و بنابراین، محققان در مورد آنچه که اینجا اتفاق می‌افتد بحث می‌کنند. برخی جالوت قدبلندتر را ترجیح می‌دهند و استدلال می‌کنند که منابع دیگر داستان را کمی ملایم‌تر کرده‌اند تا آن را کمی باورپذیرتر کنند.

دیگران استدلال خواهند کرد که نه، آنچه در سنت عبری اتفاق افتاده این است که آنها در مورد قد جالوت اغراق کرده‌اند در حالی که او در واقع ۱۹۰ سانتی‌متر بوده است. در واقع یک بحث جالب در مجله انجمن الهیات انجیلی در سال ۲۰۰۵ و سپس در سال ۲۰۰۷ بین دنی هیز و کلاید بیلینگتون وجود دارد، جایی که آنها در مورد قد جالوت بحث کردند. و بنابراین، اگر می‌خواهید به آن مجله برگردید و مقالات هیز و بیلینگتون را پیدا کنید، می‌توانید تمام جزئیات آن بحث را بخوانید.

همینقدر کافی است که بگوئیم جالوت مرد بزرگی بود. او چهره‌ای بسیار شوم بود. و بعد توصیفی از سلاح‌های او داریم.

و او واقعاً از بالا تا پایین مملو از تجهیزات است. او یک کلاهخود برنزی بر سر دارد و انواع سلاح‌هایی که در دسترس اوست، مانند نیزه، نیزه. او یک سپردار در مقابل خود دارد.

و ما متوجه می‌شویم که او می‌خواهد نبرد تن به تن انجام دهد. به جای اینکه ارتش‌ها درگیر نبردی شوند که در آن افراد زیادی کشته شوند، جالوت می‌خواهد آن را فقط به یک نبرد تن به تن تبدیل کند. بنابراین، اسرائیل یک جنگجو را انتخاب می‌کند و آن جنگجو را علیه جالوت می‌فرستد.

و این یک نوع معامله‌ی «همه چیز را برنده می‌شود» است. و طبیعتاً، بنی‌اسرائیل تا حدودی مرعوب شده‌اند. چه کسی را داریم که بتواند با این قهرمان فلسطینی رقابت کند؟ و او دارد بنی‌اسرائیل را مسخره می‌کند و از آنها دعوت می‌کند که کسی را به میدان بفرستند.

در واقع ما نمونه‌های دیگری از این نوع نبرد تن به تن در جهان باستان خاور نزدیک داریم. در اوایل ۱۸۰۰ سال قبل از میلاد در پادشاهی میانه مصر، قهرمانی به نام سنوی وجود داشت. و او در نبرد تن به تن با شخصی به نام قهرمان همراهان درگیر می‌شد.

این قهرمان از همراهان، با یک تبر جنگی و کمان به سنوی حمله می‌کند. اما سنوی او را با یک تیر از پا درمی‌آورد و سپس کار را با تبر خود دشمن تمام می‌کند که به نوعی یادآور اتفاقی است که قرار است در داستان ما رخ دهد.

همانطور که می‌دانید، داوود، جالوت را با سنگ فلاخن از پا درمی‌آورد، اما سپس با شمشیر خود جالوت، سرش را از تنش جدا می‌کند. کمی بعد، در خاور نزدیک باستان، حدود ۱۲۵۰ سال قبل از میلاد، پادشاه هیتی به نام خاتوشیلیش، می‌گوید که چگونه فرمانده یک نیروی قدرتمند دشمن را شکست داده و سپس ارتش دشمن را، با وجود اینکه تعداد نفراتش کمتر بود، تار و مار کرده است. و بنابراین پس از آن پیروزی، سلاح دشمن خود را به الهه خود تقدیم می‌کند.

و باز هم، این یادآور داوود است که شمشیر جالوت را برداشت. در نهایت، شمشیر در نوه به محراب می‌رسد. بنابراین، این در جهان باستان خاور نزدیک منحصر به فرد نیست.

ما حداقل چند نمونه دیگر از این نوع نبرد تن به تن داریم. و بنابراین، این همان چیزی است که جالوت می‌خواهد. او بنی‌اسرائیل را به چالش می‌کشد تا کسی را برای رویارویی با او در نبرد بفرستند.

و مسلماً بنی‌اسرائیل وحشت‌زده هستند. شائول و بنی‌اسرائیل می‌ترسند. و بنابراین، مدتی نوعی بن‌بست وجود دارد.

بنی‌اسرائیل ترجیح می‌دهند در یک نبرد متعارف بجنگند، اما فلسطینیان این را نمی‌خواهند. و بنابراین، روزها می‌گذرد تا اینکه جالوت چالش خود را مطرح می‌کند. سپس به فصل ۱۷، آیه ۱۲ می‌رسیم.

داوود پسر یک افراتی به نام یسی بود که اهل بیت‌الحم در یهودا بود. ما یک معرفی رسمی از داوود داریم. شاید تعجب کنید که خب، داوود قبلاً در فصل ۱۶ معرفی شده است.

این باعث می‌شود که انگار او یک شخصیت کاملاً جدید است. اما این یک معرفی رسمی است، به شکلی که ساختار آن به این صورت است. پیش از این، شائول و سموئیل شخصیت‌های اصلی کتاب بوده‌اند.

و من فکر می‌کنم این نشانه‌ای است که این وضعیت قرار است تغییر کند. ما از قبل می‌دانیم که داوود قرار است جایگزین شائول به عنوان پادشاه شود. او قبلاً مسح شده است.

اما حالا دیوید رسماً، به معنای واقعی کلمه، معرفی می‌شود. و این نشانه‌ای است که از این به بعد او قرار است محور داستان باشد. و ما در این مورد پیش‌زمینه‌ای خواهیم داشت.

و ما متوجه می‌شویم که سه پسر بزرگتر یسی، شائول را تا نبرد همراهی کرده بودند.

اونا اون پایین هستند. دیوید نیست.

و آیه ۱۵ ما می‌گوید که داوود برای چراندن گوسفندان پدرش در بیت‌الحم، مدام از شائول دور می‌شد. و بنابراین، او به خانه‌اش در بیت‌الحم برگشته است. اما پسی می‌گوید، می‌دانی، ما باید مقداری آذوقه برای برادرانت ببریم.

و بنابراین، او مقداری آذوقه به داوود می‌دهد و او را به جبهه جنگ می‌فرستد تا برود و مقابله کند، یا مقابله نکند، اما آنچه برادرانش نیاز دارند را به آنها بدهد. و بنابراین در آیه ۲۰ می‌خوانیم، صبح زود، داوود گله را به چوپانی سپرد، بار زد و همانطور که یسی دستور داده بود، به راه افتاد. و او در حالی که ارتش به سمت مواضع جنگی خود می‌رفت، فریاد جنگ سر می‌داد.

ببینید، اسرائیل هنوز می‌خواهد که این یک نبرد متعارف باشد. و بنی‌اسرائیل و فلسطینیان به نوعی در حال ترسیم خطوط نبرد خود هستند. داوود چیزهایی را که آورده بود نزد نگهبان آذوقه می‌گذارد و سپس برای یافتن برادرانش بیرون می‌رود.

و همانطور که او با آنها صحبت می‌کند، جالوت، قهرمان فلسطینی، از خطوط نبرد بیرون می‌آید. و او کلمات گستاخانه‌ی همیشگی‌اش، چالشش را فریاد می‌زند. و در این مورد خاص، او کمی پرخاشگرتز است، و بنی‌اسرائیل از ترس فرار می‌کنند.

و بنی‌اسرائیل طبق آیه ۲۵ این را می‌گفتند، آیا می‌بینید که این مرد چگونه بیرون می‌آید؟ او بیرون می‌آید تا اسرائیل را به چالش بکشد. پادشاه به مردی که او را بکشد، ثروت زیادی خواهد بخشید. او همچنین دختر خود را به ازدواج او در خواهد آورد و خانواده‌اش را از مالیات در اسرائیل معاف خواهد کرد.

بنابراین، در اینجا متوجه می‌شویم که شائول از قبل برای هر کسی که حاضر باشد قدم پیش بگذارد و جالوت را شکست دهد، معامله‌ی خوبی انجام داده است. او ثروت زیادی به دست خواهد آورد. او می‌تواند با خانواده‌ی سلطنتی ازدواج کند.

و همچنین، خانواده‌اش در اسرائیل از مالیات معاف خواهند شد. خب، داوود از مردانی که آنجا ایستاده‌اند می‌پرسد. ما تازه فهمیدیم که شائول چه قولی داده است.

داوود این را نشنید. و این سوال را پرسید که برای مردی که این فلسطینی را بکشد و این ننگ را از اسرائیل پاک کند، چه پاداشی خواهد داشت؟ این فلسطینی نامختون کیست که باید در برابر لشکریان خدای زنده سرکشی کند؟ این خیلی جالب است. اینها اولین کلماتی هستند که از دهان داوود در داستان خارج می‌شوند.

او توصیف شده است، و من کمی از این بابت نگرانم. او، بخش دوم آن، این فلسطینی نامختون کیست که باید در برابر لشکریان خدای زنده سرکشی کند؟ من این را دوست دارم. جالوت ارتش‌های اسرائیل را به چالش کشیده است.

داوود این موضوع را به سطح الهیاتی می‌برد. او فقط اسرائیل را به چالش نمی‌کشد. وقتی او اسرائیل را به چالش می‌کشد، در واقع خدای ما، خدای زنده، خدایی که زنده و فعال است را به چالش می‌کشد.

و این کسی است که او با آن مخالفت می‌کند. اما ضمناً، دیوید همچنین می‌خواهد بداند که ساول برای این شغل چقدر پول می‌دهد؟ و بنابراین به نظر می‌رسد که اینجا کمی منفعت شخصی وجود دارد. و این ابهام در سراسر داستان پیرامون دیوید می‌چرخد.

من چند سال پیش مقاله‌ای در این مورد نوشتم و آن را در مجله‌ی حوزوی Bibsac با عنوان «ترک‌هایی در بنیاد» منتشر کردم، جایی که سعی کردم نشان دهم که ابهاماتی وجود دارد، برخی از شکست‌ها از جانب دیوید بوده است. برخی افراد این ایده را دارند که دیوید مرد مورد نظر خداست. هر کاری که او انجام می‌دهد باید خوب باشد.

خب، شما در دوم سموئیل ۱۱ به بن‌بست می‌رسید، البته، وقتی ماجرای بتشبع پیش می‌آید و بعضی‌ها احساس می‌کنند، خب، داوود چقدر آدم درستکاری بود، و بعد یک روز، مثل هامپتی دامپتی، دچار این سقوط بزرگ شد. نه، نه، نه. از قبل نشانه‌هایی وجود دارد.

در داستان تنش‌هایی وجود دارد. و اگر به آنها توجه کنید، اتفاقاتی که برای دیوید می‌افتد چندان تعجب‌آور نیست. در فصل ۱۶ اشاره کردیم که راوی اشاره می‌کند که دیوید مرد جوان بسیار جذابی است.

این می‌تواند به نوعی برای او مشکل ایجاد کند، حتی با اینکه او قلب پاکی دارد که خدا به او نگاه می‌کند و این اساس تصمیم خداست. بنابراین ما این ابهام را اینجا می‌بینیم. داوود نوعی منفعت شخصی را ابراز می‌کند، اما در عین حال، از نظر الهیاتی بسیار زیرک است و در مسیر درستی قرار دارد.

این فلسطینی نباید این کار را می‌کرد. او دارد از خدای ما سرپیچی می‌کند، و باید کاری در موردش انجام داد. ضمناً، این موضوع در طول زندگی داوود ادامه خواهد داشت، و حتی در بستر مرگش، وقتی که با سلیمان، شلومو، پسرش، که نامش به معنای صلح است، صحبت می‌کند.

داوود چیزهای خیلی خوبی در مورد اینکه سلیمان چگونه باید از خداوند پیروی کند می‌گوید، اما بعد می‌گوید، ضمناً، من چند کار ناتمام دارم. برخی از شخصیت‌ها هستند که باید کشته شوند. یوآب، شیمه، با خواندن داستان به همه این‌ها خواهیم رسید، و او به سلیمان، که نامش به معنای صلح است، می‌گوید که کمی دستانش را خونین کند و به این مسائل رسیدگی کند، و این باعث می‌شود از خود بپرسید، داوود، چرا به این مسائل رسیدگی نکردی، مخصوصاً با یوآب در اوایل که می‌توانستی این کار را انجام دهی؟ بنابراین، این ابهام هرگز واقعاً با داوود از بین نمی‌رود، اما او این سؤال را می‌پرسد، و آنها آنچه را که قبلاً خوانده بودیم برای او تکرار می‌کنند.

آنها می‌گویند، خب، این کاری است که قرار است انجام شود. این کاری است که شائول انجام خواهد داد. برادر بزرگتر داوود، الیاب، که سموئیل را به یاد می‌آورد، او را دید و فکر کرد، مطمئناً این باید همان کسی باشد که خداوند به عنوان پادشاه برگزیده است.

او اینطور نبود، و آدم فکر می‌کند شاید کمی حسادت خواهر و برادری وجود داشته، چون او، بزرگترین فرزند، ایستاده بود و مسح شدن کوچکترین برادرش به عنوان پادشاه را در فصل ۱۶ تماشا می‌کرد. وقتی داوود را اینجا می‌بیند، از خشم می‌سوزد و می‌گوید، چرا به اینجا آمده‌ای و آن چند گوسفند را با چه کسی در بیابان رها کرده‌ای؟ می‌دانم چقدر مغرور و قلبت چقدر شرور است. تو فقط برای تماشای نبرد آمده‌ای، و بنابراین او به دروغ داوود را متهم می‌کند، فکر می‌کنم، اما برخی می‌گویند، خب، ما نمی‌توانیم حرف‌های الیاب را کاملاً رد کنیم.

شاید بعضی چیزها در شخصیت دیوید کمی آزاردهنده بود، اما با این وجود، شاید بتوانیم آن را به حساب حسادت خواهر و برادری بگذاریم، اما دیوید در جواب می‌گوید، مگر من چه کار کرده‌ام، دیوید؟ حالا من چه کار کرده‌ام؟ حتی نمی‌توانم حرف بزنم؟ سپس رو به شخص دیگری کرد و همان موضوع را مطرح کرد و آن مردان مانند قبل به او پاسخ دادند. خب، دیوید اینجا حسابی جنجال به پا کرده است. برادرش از او دلخور است.

داوود از خودش دفاع می‌کند. داوود در مورد این صحبت می‌کند که این فلسطینی چطور از مجازات قسر در می‌آورد، و شائول برای این کار چه پولی می‌دهد، و از این قبیل چیزها. خب، ماجرا به گوش شائول می‌رسد و به او گزارش می‌شود، و بنابراین شائول داوود را احضار می‌کند، و در فصل ۱۷، آیه ۳۲ داوود به شائول می‌گوید، هیچ‌کس به خاطر این فلسطینی دل‌سرد نشود. بندهات می‌آورد و با او می‌جنگد.

بنابراین، داوود آماده انجام کار است، و شائول پاسخ می‌دهد، تو نمی‌توانی علیه این فلسطینی بیرون بروی و با او بجنگی. تو فقط یک مرد جوان هستی، و او از جوانی جنگجو بوده است. این یک جنگجوی باتجربه است.

برای به لحظه، فقط برای به لحظه، اندازه‌اش و تمام سلاح‌هایش رو فراموش کن. این یارو به عمره که داره می‌جنگه و تو فقط به بچهای. نمی‌تونی بری بیرون و باهاش بجنگی.

اما پاسخ داوود جالب است. داوود به شائول گفت، بندهات گوسفندان پدرش را می‌چراند، و وقتی شیر یا خرسی آمد و گوسفندی را از گله ربود، من به دنبالش رفتم، آن را زدم و گوسفند را از دهانش نجات دادم. وقتی به من حمله کرد، موهایش را گرفتم، زدمش و کشتمش.

بندهات هم شیر و هم خرس را کشته است. این فلسطینی ختنه نشده نیز مانند یکی از آنها خواهد بود، زیرا او لشکریان خدای زنده را به چالش کشیده است. و جالب است که دستور زبانی که در این آیات استفاده شده است نشان می‌دهد که این یک بار یا دو بار نبوده است.

داوود از ساختارهای دستوری استفاده می‌کند که به نظر می‌رسد نشان می‌دهد این چیزی بوده که شاید به طور منظم اتفاق می‌افتاده است. هر زمان که شیر یا خرسی می‌آمد، این اتفاق به نوعی عادی بود. داوود به عنوان یک چوپان، از گوسفندان محافظت می‌کرد، با این حیوانات وحشی مقابله می‌کرد، و می‌گوید که من همان کاری را که با شیر و خرس کردم، با فلسطینی هم خواهم کرد.

و ممکن است شبیه لاف زدن به نظر برسد، چون فکر می‌کنم شش بار از افعال به صورت اول شخص استفاده می‌کند. من این کار را کردم. من آن کار را کردم.

اما توجه کنید که در آیه ۳۷، ما با دیدگاه الهیاتی مواجه می‌شویم. منظورم این است که او در حال پاسخ به شائول است. شائول توانایی خود را در انجام این کار زیر سوال برده است، بنابراین طبیعتاً او بر کاری که انجام داده است تمرکز خواهد کرد.

اما کلید اصلی در آیه ۳۷ است، خداوندی که مرا از چنگال شیر و خرس نجات داد، مرا از دست این فلسطینی نیز نجات خواهد داد. بنابراین، در آن آیات قبلی، داوود در پاسخ به چالش شائول در مورد توانایی‌هایش می‌گفت: «من این کار را کردم، من آن کار را کردم.» اما سپس مکث می‌کند و می‌گوید: «در واقع کار خداوند بود.»

و بنابراین، او آن را به آن سطح الهیاتی برمی‌گرداند. جالوت فقط اسرائیل را به چالش نمی‌کشد. او فقط ارتش اسرائیل را مسخره نمی‌کند.

با طعنه زدن به اسرائیل، او خدای زنده را طعنه می‌زند. و داوود فقط یک چوپان قوی نیست که توانسته حیوانات وحشی را شکست دهد. داوود ابزاری از جانب خداوند است و خداوند او را از این حیوانات نجات داد.

و او مطمئن است که خداوند با این فلسطینی نیز همین کار را خواهد کرد. بنابراین، مهم است که ببینیم داوود این موضوع را از یک سطح کاملاً الهیاتی می‌بیند. این مسئله، مسئله‌ی فلسطینیان در مقابل بنی‌اسرائیل نیست.

این مسئله‌ی یک قهرمان بت‌پرست در مقابل یهوه، خدای اسرائیل، است. و بنابراین، شائول به داوود گفت، برو و خداوند با تو باشد. در واقع، شاید بتوانیم این را ترجمه کنیم، خداوند با تو خواهد بود.

شائول از این بابت مطمئن است. با این وجود، تصمیم می‌گیرد که باید به داوود سلاح بدهد. بنابراین، شائول لباس خودش را به داوود پوشاند.

حالا به یاد داشته باشید، شائول خیلی قدبلند است. به نظر من، داوود مرد جذابی است، اما هیچ نشانه‌ای از قدبلندی غیرمعمول او وجود نداشت. بنابراین، او یک زره به تن کرد و یک کلاهخود برنزی بر سرش گذاشت، یک کلاهخود برنزی، درست مثل جالوت.

طنزآمیز است. تقریباً انگار شائول سعی دارد داوود را به شکل یک جالوت کوچک درآورد. و داوود شمشیرش را روی لباسش بست و سعی کرد راه برود چون به آنها عادت نداشت.

و دیوید می‌گوید، من نمی‌توانم اینها را بپوشم. به آنها عادت ندارم. بنابراین، آنها را درآورد.

خب، به نظرم شائول سعی کرده به دیوید، از روی حسن نیت، چیزی بده که فکر می‌کنه برای نبرد بهش نیاز داره. و دیوید، این نقشه جواب نمی‌ده. دیوید نقشه‌ی دیگه‌ای داره.

و این نقشه شامل استفاده از فلاخن او می‌شود. همانطور که داستان را می‌خوانید، همه چیز نشان می‌دهد که همه انتظار یک نبرد نزدیک، شاید تن به تن، را داشتند. اگر به سلاح‌های جالوت نگاه کنید، اگر به صحبت‌های داوود در مورد چگونگی شکست دادن شیر و خرس نگاه کنید، او آنها را می‌گرفت.

و بنابراین، به نظر می‌رسد همه چیز به این سمت اشاره دارد که جالوت و قهرمان بنی‌اسرائیل قرار است در سطح بسیار نزدیکی با هم درگیر شوند. آنها قرار است به اصطلاح وارد رینگ شوند و مبارزه کنند. اما داوود نظر دیگری دارد.

او قرار است از بیرون رینگ مبارزه کند، انگار. آنها انتظار دارند که او با همان سلاح‌هایی که جالوت دارد، ظاهر شود. داوود قرار است با یک مسلسل ظاهر شود.

یه جورایی مثل ایندیانای جوزه. یادته وقتی شمشیرزن سیاه‌پوش میاد و داره همه این کارا رو می‌کنه، و ایندیانایه جورایی خسته‌ست، از پا افتاده‌ست، و یهو اسلحه‌ش رو درمیاره و، بوم، شمشیرزن سیاه‌پوست رو می‌کشه پایین. و اگه داستان مارک تواین رو خونده باشی، واقعاً همون کاریه که یانکی اهل کنیتیکت تو دربار شاه آرتور می‌کنه.

بنابراین، داوود عصایش را در دست می‌گیرد و سپس پنج سنگ صاف از نهر برمی‌دارد و آنها را در کیسه‌ی چوپانی‌اش می‌گذارد و با فلاخن که در دست دارد، به فلسطینی نزدیک می‌شود. بحث‌های زیادی در مورد این پنج سنگ وجود داشته است.

سنگهای صاف. چرا داوود پنج تا را انتخاب می‌کند؟ یک روایت رایج این است که، خب، جالوت برادرانی داشته است.

بعداً در کتاب سموئیل متوجه می‌شویم که نوعی خانواده از افراد تنومند در آنجا وجود داشتند، و فلسطینی‌های تنومند دیگری نیز بودند، اما در این داستان از آنها نامی برده نشده است. و من فکر می‌کنم کاری که داوود انجام می‌دهد این است که مطمئن می‌شود مهمات کافی دارد. او به خداوند توکل می‌کند، اما در عین حال، کاری را انجام می‌دهد که همه ما باید انجام دهیم.

ما به خداوند توکل می‌کنیم، اما در عین حال کاری را که احساس می‌کنیم باید انجام دهیم، انجام می‌دهیم و عاقلانه عمل می‌کنیم. بنابراین، داوود مطمئن می‌شود که مهمات کافی دارد. در این مورد خاص، او با اولین شلیک، جالوت را از پا درمی‌آورد، اما همیشه نمی‌توان مطمئن بود، به خصوص وقتی که سنگها را از نهر انتخاب می‌کنید.

ما در واقع سنگهای فلاخن را در مکانهای باستانی اسرائیل از آشوری‌ها، زمانی که به این سرزمین حمله کردند، پیدا کرده‌ایم، و تعدادی سنگ فلاخن از لاکیش وجود دارد، و آنها کمی کوچکتر از توپ بیسبال هستند، گرد هستند، از سنگ چخماق ساخته شده‌اند، کمی کوچکتر از توپ بیسبال هستند، اما وزن آنها بیشتر از توپ بیسبال است. و لارنس استیگر، از موزه سامی‌شناسی هاروارد، می‌گوید که احتمالاً می‌توانید یک سنگ فلاخن را با سرعت ۱۵۰ تا ۱۰۰ مایل در ساعت به هر جایی ببرید. وقتی تاپگر وودز و دوران اوجش به یک توپ گلف از روی تی ضربه زدند، توپ با سرعت حدود ۱۲۰ تا ۱۲۵ مایل در ساعت از تی خارج شد.

این سریع‌ه. و بنابراین، این [توپ] قادر به وارد کردن مقداری آسیب خواهد بود. در واقع، توپهای بیسبال، وزن کمتری از این سنگهای قلاب‌سنگ دارند، و خب، این روزها می‌توانند توسط بسیاری از پرتاب‌کنندگان، با سرعت نزدیک به ۱۰۰ مایل در ساعت به حرکت درآیند.

توپهای بیسبال اگر به سر بازیکن بیسبال برخورد کنند، می‌توانند آسیب زیادی وارد کنند. در واقع، در روزهای اولیه لیگهای برتر، ری چپمن توسط توپ پرتاب شده توسط کارل میز کشته شد. بنابراین، ضمناً، این یک شوت‌ازن نخودی نیست.

فلاخنی که دیوید استفاده می‌کند، مثل آنهایی که در مدرسه ابتدایی برای پرتاب تف به سوزی یا چیزی شبیه به آن استفاده می‌کردید، نیست. ما در مورد این چیزها صحبت نمی‌کنیم. ما در مورد این چیزها صحبت می‌کنیم.

گاهی اوقات ما معتقدیم که آنها ممکن است این کار را انجام داده و آنها را به صورت عمودی پرتاب کرده باشند، حداقل زمانی که شهری را محاصره می‌کردند، اما احتمالاً این نوع حرکت. ما از کتاب داوران می‌دانیم که در مورد فلاخن‌اندازان بنیامینی صحبت می‌کند، که جالب توجه است که چپ‌دست بودند و می‌توانستند کوچکترین هدفی را که این فلاخن‌اندازان می‌توانستند بزنند، بزنند. ارتش‌های خاور نزدیک باستان معمولاً فلاخن‌اندازهایی در خود داشتند.

بنابراین، این یک سلاح مرگبار است که داوود اینجا دارد. و او دارد به فلسطینی نزدیک می‌شود. و آن فلسطینی، در حالی که سپردارش پیشاپیش او حرکت می‌کرد، پیوسته به داوود نزدیک‌تر می‌شد.

بنابراین، آنها به یکدیگر نزدیک می‌شوند، زیرا فکر می‌کنم، همانطور که همه پیش‌بینی می‌کردند، فکر می‌کردند که این نبرد تن به تن خواهد بود. و او به داوود نگاه می‌کند و می‌بیند که او چیزی بیش از یک پسر بچه نیست، از سلامتی می‌درخشد و خوش‌قیافه است. و او از او مانند یک جنگجوی باتجربه متنفر بود.

و او، داری چی رو اینجا برام می‌فرستی؟ به مدل بچه؟ آره، اون اینو نمی‌گفت، اما من فقط سعی می‌کنم به کم امروزی‌اش کنم. اون فقط به خاطر جوونیش ازش بدش میومد. بچه کوچولوی بامزه.

او اینجا چه کار می‌کند؟ و به داوود گفت، مگر من سگ هستم که با چوب به سراغم می‌آیی؟ شاید به این دلیل که عصا را آنجا می‌بیند. و آن فلسطینی، داوود را به خدایانش نفرین کرد. و نفرین کردن اینجا فقط فریاد زدن کلمات رکیک نیست.

کاری که آن فلسطینی انجام می‌دهد، اکنون آن را به سطح الهیاتی ارتقا می‌دهد. او از خدایان خود، که یکی از آنها داگون بود، درخواست می‌کند تا او را بر داوود پیروز کنند. او گفت: «بیا اینجا، و من گوشت تو را به پرندگان و حیوانات وحشی خواهم داد.»

و داوود به فلسطینی گفت، تو با شمشیر و نیزه و نیزه به سراغ من می‌آیی، اما من به سراغ تو می‌روم، و شاید فکر کنی که او می‌گوید، با فلاخن. اما نه، داوود دوباره این را به عنوان یک امر الهیاتی به نام خداوند متعال، خدای لشکرهای اسرائیل، که تو او را به چالش کشیده‌ای، می‌بیند. امروز، خداوند تو را به دست من تسلیم خواهد کرد و من تو را خواهم زد و سرت را از بدنت جدا خواهم کرد.

همین امروز، لاشه‌های ارتش فلسطین را به پرندگان و حیوانات وحشی در سراسر جهان خواهم داد. یا شاید تمام سرزمین بدانند که خدایی در اسرائیل وجود دارد. و بنابراین، این یاوه‌گویی به سبک خاور نزدیک باستان است.

آن فلسطینی، داوود را به نام خدایانش نفرین می‌کند و تهدید می‌کند که لاشه‌ای از او را در میدان نبرد رها خواهد کرد. و داوود نیز به همین شیوه پاسخ می‌دهد. و داوود می‌گوید، تمام کسانی که اینجا جمع شده‌اند، خواهند دانست که خداوند نه با شمشیر و نه با نیزه نجات نمی‌دهد.

زیرا نبرد از آن خداوند است و او همه شما را به دست ما خواهد سپرد. شباهت‌های زیادی بین نگرش داوود و نگرش یونانان در فصل ۱۴ وجود دارد.

و به همین دلیل است که آنها پس از این ماجرا تبدیل به دوستان بسیار بسیار نزدیکی خواهند شد، چون فکر می‌کنم جانانان در دیوید بخشی از خودش را می‌بیند.

و آنها از نظر اعتمادشان به خداوند و شجاعتی که این اعتماد در درونشان ایجاد می‌کند، گویی دو نخود در یک غلاف هستند. خب، فلسطینی برای حمله به داوود نزدیک‌تر می‌شود. داوود به سرعت به سمت خط مقدم می‌دود تا با او روبرو شود.

بنابراین، داوود نمی‌ترسد. دستش را در کیسه‌اش فرو برد و سنگی بیرون آورد، آن را به سمت فلسطینی پرتاب کرد و سنگ به پیشانی او خورد. و در پیشانی‌اش فرو رفت.

و ممکن است فکر کنید، خب، چطور ممکن است چنین چیزی باشد؟ به یاد داشته باشید، سرعت ۱۵۰ تا ۱۰۰ مایل در ساعت، و او با صورت به زمین افتاد. بنابراین، سنگ فلاخن، جالوت را به زمین می‌آورد.

و سپس اینجا نوعی خلاصه بیان می‌شود. داوود با یک فلاخن و سنگ بر فلسطینی پیروز شد. بدون شمشیری در دست، او فلسطینی را زد و کشت.

اما ماجرا کمی فراتر از این است. داوود دوید و بالای سر او ایستاد. شمشیر فلسطینی را گرفت و از غلاف بیرون کشید.

پس از اینکه او را کشت، همانطور که گفته بود سرش را با شمشیر از تنش جدا کرد. برخی که می‌خواهند تناقضات این فصل را ببینند، در واقع می‌گویند که در مورد چگونگی کشتن آن فلسطینی توسط داوود، سردرگمی وجود دارد. در یک روایت، او این کار را با فلاخن انجام می‌دهد.

در دیگری، او این کار را با شمشیر انجام می‌دهد. این بی‌اساس است. نیازی به دیدن سردرگمی در اینجا نیست.

اگر به ساختار جمله واره گفتمانی متن دقت کنید، و اگر مایلید آن را به تفصیل ببینید، من این را در تفسیرم بر سموئیل شرح داده‌ام. اما همچنین، یک سرنخ در متن عبری وجود دارد. در آیه ۵۱، وقتی می‌گوید که داوود او را کشت، از شکلی از فعل برای کشتن استفاده می‌کند که با شکلی که قبلاً استفاده شده متفاوت است.

و این شکل دوم فعل، در واقع در زبان عبری ریشه polel است، برای کسانی از شما که با زبان عبری آشنا هستید. در داوران سموئیل برای از بین بردن کسی که قبلاً زخم مهلکی برداشته است، استفاده می‌شود. برای مثال، در داوران ۹، پس از اینکه خانم سنگ آسیاب را روی سر ایملک می‌اندازد و اساساً ضربه مهلکی به او وارد می‌کند، استفاده می‌شود.

او کارش را تمام کرده است، و این فعل استفاده می‌شود. و در جاهای دیگر برای تمام کردن کار کسی استفاده می‌شود. در واقع، همان قسمتی که قبلاً بررسی کردیم، زمانی که یوناتان با زره‌پوشش به فلسطینیان حمله می‌کند.

یوناتان فلسطینی‌ها را نابود می‌کند. زره‌پوش از راه می‌رسد و آنها را می‌کشد. همین شکل فعل در اینجا و سپس در متن دیگری نیز استفاده شده است.

بنابراین، داوود دارد کار جالوت را تمام می‌کند. او او را با سنگ فلاخن به زمین می‌اندازد، و سپس می‌خواهد با شمشیر خود جالوت کارش را تمام کند. این بسیار شبیه به چیزی است که در آن روایت مصری از ۱۸۰۰ سال قبل از میلاد می‌بینیم، جایی که سنوهی دشمن را با کمانش، با یک تیر، به زمین می‌زند، و سپس به آنجا می‌آورد، تیر جنگی قهرمان رتینو را می‌گیرد و کار او را تمام می‌کند.

و بنابراین، داوود اینجا هم همین کار را می‌کند. وقتی فلسطینی‌ها دیدند که قهرمانشان مرده است، همانطور که انتظار می‌رود، برگشتند و فرار کردند. و مردان اسرائیل و یهودا با فریاد به جلو هجوم می‌آورند و فلسطینی‌ها را تا ورودی جت، جایی که جالوت از آنجا آمده است، و تا دروازه‌های عقرون تعقیب می‌کنند.

بدهکاران همه جا پخش و پلا بودند، و بنی‌اسرائیل پیروزی بزرگی به دست آوردند. داوود سرانجام سر فلسطینیان را برداشت و به اورشلم آورد، و سلاح‌های فلسطینیان را در چادر خودش گذاشت. و سپس در آیه ۵۴ به نوعی ما را به جلو می‌برد.

در نهایت، داوود این کار را با سر و سلاح‌های فلسطینی انجام می‌دهد، اما سپس در آیه ۵۵ به صحنه نبرد برمی‌گردیم. در واقع، یک بازگشت به گذشته به ابتدای نبرد وجود دارد و می‌گوید که شائول، داوود را در حال رفتن به سمت فلسطینی تماشا می‌کرد. و او به اینر، فرمانده ارتش، گفت: «به یاد داشته باش اینر، سردار شائول است، اینر، آن مرد جوان پسر کیست؟» و اینر پاسخ داد: «به جان شما، اعلیحضرت، من نمی‌دانم.»

و پادشاه گفت، پیرس این جوان پسر کیست. به محض اینکه داوود از کشتن فلسطینی برگشت، اینر او را گرفت و نزد شائول آورد، در حالی که داوود هنوز سر فلسطینی را در دست داشت. و تو پسر کیستی، ای جوان؟ شائول از او پرسید، و داوود گفت: من پسر بندهات، یسی بیت‌الحمی هستم.

حالا این اینجا یک مشکل ایجاد می‌کند، چون در اول سموئیل ۱۷، ما در واقع دو نسخه از داستان داریم. یک نسخه طولانی‌تر، که در متن عبری است، اساس ترجمه‌های انگلیسی ما را تشکیل می‌دهد، اما یک نسخه بسیار کوتاه‌تر در ترجمه یونانی هفتادگانی وجود دارد که آیات ۱۲ تا ۳۱ این بخش را حذف می‌کند. و بنابراین برخی از محققان استدلال می‌کنند که دو داستان رقیب در مورد چگونگی ملاقات داوود با شائول وجود دارد.

یک داستان در فصل ۱۶ است که در آن داوود به دربار سلطنتی فراخوانده می‌شود. و فرض بر این است که او در این نبرد به عنوان سلاحدار در کنار شائول بوده است. اما البته در فصل ۱۷ می‌خوانیم که داوود از پدرش جدا شده و مجبور به بازگشت شده است، اما این در نسخه سپتواجینت وجود ندارد.

بنابراین، اگر آن آیات را حذف کنید، می‌توانید داوود را همانجا در صحنه داشته باشید. و در این نسخه رقیب دیگر، داوود تازه برای نبرد حاضر می‌شود، و شائول هنوز حتی نمی‌داند او کیست. و بنابراین، کاری که او اینجا انجام می‌دهد این است که از داوود می‌پرسد، تو کی هستی؟
خب، اگر او از دیوید می‌پرسد، تو کی هستی؟ ما مشخصاً با یک مشکل مواجه می‌شویم، چون شائول قبلاً دیوید را ملاقات کرده است.

داوود در دربار او خدمت می‌کرده است. برخی افراد استدلال می‌کنند که خب، فصل ۱۶ به ترتیب زمانی نیست، بلکه به چیزی اشاره دارد که بعداً اتفاق می‌افتد، اما به نظر می‌رسد که ما به ترتیب زمانی کار می‌کنیم. و فصل ۱۷، آیه ۱۵ این را تصدیق می‌کند.

زیرا به ما می‌گوید که داوود به نزد یسی و سپس به نزد شائول باز می‌گشت.

بنابراین، به نظر می‌رسد که ما اینجا با یک مشکل مواجه هستیم و برخی از نویسندگان این موضوع را بزرگ جلوه داده‌اند. یکی از نویسندگان می‌گوید که مورخ تنبیه‌ای، به عبارت دیگر، نویسنده یوشع، داوران، سموئیل و پادشاهان، به نظر می‌رسد از منابع قدیمی‌تری استفاده کرده است که گاهی اوقات با یکدیگر در تضاد هستند. او می‌گوید، مثال خوبی در دوم سموئیل ۱۶ و ۱۷ یافت می‌شود، این یک اشتباه است.

منظور او اول سموئیل ۱۶ و ۱۷ است. طبق این متن، به نظر می‌رسد که داوود برای اولین بار دو بار با شائول ملاقات می‌کند. در وهله اول، داوود یک نوازنده جنگجو بود که روح شیطانی شائول را با نوای جنگ آرام می‌کرد و متعاقباً زرهپوش پادشاه شد.

با این حال، در فصل بعد، داوود دوباره در صحنه ظاهر می‌شود، این بار به عنوان پسری چوپان که به جنگ عادت ندارد. وقتی او به طور غیرمنتظره‌ای جالوت را در نبرد مرگبار شکست می‌دهد، شائول از داوود می‌پرسد، ای جوان، تو پسر کیستی؟ حال، چگونه است که در این مورد دوم، شائول نتوانست نوازنده مورد علاقه و زرهپوش ارشد خود را تشخیص دهد؟ آیا این تصور مدرن و انتقادی ماست، یا واقعاً شائول برای اولین بار دو بار با داوود ملاقات می‌کند؟ یک چیز مسلم است که این تصور مدرن ما نیست. و بنابراین، این نویسنده معتقد است که سیتواچینت، نسخه کوتاه‌تر، با حذف آیات مشکل‌ساز، ماهرانه مشکل را اصلاح کرده است.

بنابراین، اگر سائول از فراموشی یا پیری جدی رنج نمی‌برد، به گفته‌ی او، به نظر می‌رسد که هر دوی این داستان‌ها نمی‌توانند تاریخی باشند. این نوعی دیدگاه استاندارد از این متن است و همه چیز به این بستگی دارد که شما چگونه آن سؤالات را در آیات ۵۵ تا ۵۸ درک می‌کنید. اما من فکر می‌کنم که اجماع انتقادی در اینجا اشتباه بزرگی مرتکب می‌شود.

آنها در مورد دستور زبان عبری دچار سوءتفاهم شده‌اند. و شائول نام داوود را نمی‌پرسد. من فکر می‌کنم او می‌داند داوود کیست.

او هویت پدر داوود را می‌پرسد. و شاید از خود بپرسید که چرا باید این کار را بکنند؟ آیه ۲۵ را به یاد بیاورید. شائول به فاتح وعده داده بود که خانواده‌اش را از مالیات معاف کند.

و بنابراین طبیعی است که شائول هنگام دیدن داوود که بیرون می‌رود، به آینده فکر کند و اتفاقاً از اینتر می‌پرسد که پدرش کیست؟ پدرش کیست؟ چون او در چارچوب وعده‌ای که داده بود فکر می‌کند. و سوالی که می‌پرسد، «ای من، پسر کیستی؟» فقط اینجا در کتاب مقدس عبری آمده است. نزدیکترین نمونه مشابه آن در پیدایش ۲۳، ۲۴ و ۲۴ است، جایی که سوال «ای من، دختر کیستی؟» مطرح می‌شود.

و در آن داستان، به یاد داشته باشید که آن خدمتکار چه می‌کند. خدمتکار به دنبال عروسی برای اسحاق است. نگرانی اصلی او، او نمی‌تواند هر کسی را انتخاب کند، نگرانی اصلی او هویت پدر عروس آینده اسحاق است.

او باید در میان خانواده‌ی گسترده‌ی ابراهیم، عروسی پیدا کند. و این موضوع در پیدایش ۴:۲۴ کاملاً واضح است. بنابراین، سوال او از ربکا دقیقاً همان معنایی را دارد که در متن آمده است. پدر تو کیست؟ و توجه کنید که ربکا چگونه پاسخ می‌دهد.

او نمی‌گوید من ربکا هستم. این یک راه غیرمستقیم برای درخواست هویت نیست. او می‌گوید من دختر بتوئل هستم.

و این خوب است چون بتوئل از اقوام اوست. بنابراین، به همین ترتیب، سوال شائول به این معنی است که پدرت کیست؟ و پاسخ داوود دقیقاً همان چیزی است که ما انتظار داریم. من پسر بنده تو، یسی هستم.

بنابراین، در هیچ یک از این دو مورد، سوال معادل «اسم شما چیست» یا «شما که هستید» نیست؟ اگر قصد شائول این بود، می‌توانست فقط بگوید «اسم شما چیست؟» این اتفاق در پیدایش ۲۷، ۳۲ رخ می‌دهد، دشمن ماوراءالطبیعه یعقوب، فرشته، خداوند، در واقع، شاید از طریق فرشته. در مورد معنای این حرف بحث‌هایی وجود دارد. ما در اینجا به آن نمی‌پردازیم.

او از یعقوب می‌پرسد، اسمت چیست؟ و یعقوب می‌گوید، یعقوب. یک گزینه دیگر، اگر می‌خواهید اسم کسی را بدانید، این است که بگویید، میاتا، تو کی هستی؟ و اسحاق این را در پیدایش ۱۸، ۱۷ از یعقوب می‌پرسد. حالا یعقوب در آن لحظه وانمود می‌کند که عیسو است.

اما وقتی از او پرسیده می‌شود که تو کیستی؟ او با فریبکاری می‌گوید: من عیسو هستم. او می‌داند که قرار است به این سوال چگونه پاسخ داده شود. در اینجا چند مثال دیگر آورده شده است.

در دوم سموئیل ۸:۸، آن عملی که ادعا می‌کند شائول در حال مرگ را کشته است، می‌گوید که شائول از او پرسید، تو کیستی؟ و او گفت من عملی هستم. بیهو در دوم پادشاهان ۱۰ از برخی از بستگان اخزیا پرسید، شما کیستید؟ و آنها پاسخ دادند که ما از بستگان اخزیا هستیم.

نعومی در کتاب روت ۳ و ۹، وقتی از خرمنگاه برگشت، از روت پرسید: «دخترم، تو کیستی؟» و روت گفت: «من روت هستم.»

بنابراین، اگر شائول می‌خواست هویت داوود را بداند، اگر به این سادگی بود، می‌گفت، اسمت چیست؟ یا، تو کی هستی؟ و داوود پاسخ می‌داد، من داوود هستم. اما مانند ربکا، داوود نام پدرش را بیان کرد زیرا این چیزی بود که سوال ایجاب می‌کرد. و دلیل خوبی هم داشت، زیرا از آیه ۲۵ فصل ۱۷ می‌دانیم که شائول به خانواده وعده معافیت مالیاتی داده بود.

بنابراین، این آن نوع تناقضی نیست که برخی احساس می‌کنند. حالا، هنوز هم مسائلی وجود دارد، زیرا ممکن است فکر کنید، خب، باشه، منصفانه است، اما شائول و ابتر قبلاً در فصل ۱۶ نام یسی را شنیده بودند. خدمتکار گفته بود، من یکی از پسران یسی را دیده‌ام، و شائول در واقع برای او پیام فرستاده بود.

اما بیایید واقعیت‌ها را بشیم، جسی در ذهن آنها احتمالاً چهره‌ای نسبتاً بی‌اهمیت است، و فراموش کردن نام پدر دیوید برایشان آسان بوده است. این اتفاق یک بار برای من افتاد. من به مراسم خاکسپاری پدرش، یکی از دوستان خوبم، رفتم.

دو هفته بعد، داشتم به پدرش اشاره می‌کردم، و تا آخر عمرم اسمش را به خاطر نمی‌آوردم. اسم دوستم را می‌دانستم، اما با اینکه در مراسم خاکسپاری‌اش شرکت کرده بودم، اسم پدرش را به خاطر نمی‌آوردم، چون اسمی نبود که همیشه در ذهنم باشد. و احتمالاً سائول این پیامها را از طریق کاتبان می‌فرستاده است.

به هر حال.

متن ممکن است بگوید که او پیامی فرستاده است، اما این بدان معنا نیست که این یک نامه شخصی است. او فقط شخص دیگری را مأمور رسیدگی به این موضوع کرده است. بنابراین، به نظر منطقی می‌رسد که سائول و ابنر نام پدر یسی را فراموش کرده باشند.

شاید فقط سائول فکر می‌کند که می‌داند، و می‌خواهد آن را تأیید کند. ابنر، به عنوان یک نظامی، آیا واقعاً این چیزی است که برای او بسیار حیاتی خواهد بود؟ او می‌توانست به راحتی این نام را فراموش کند. اما یک دلیل ادبی نیز برای این وجود دارد.

به نظر می‌رسد که آنها تا حدودی بی‌خبرند. خدا از طریق داوود کارهای بزرگی انجام می‌دهد. او شروع به انجام کارهای بزرگی از طریق داوود کرده است، و آنها در حال حاضر حتی نمی‌دانند که آن بچه کیست و اطلاعات زیادی در مورد او ندارند.

و بنابراین، آنها به نوعی طوری نشان داده می‌شوند که انگار کمی خارج از حلقه هستند. خدمتکاران از وجود داوود خبر دارند، اما سائول و ابنر، آنطور که باید توجه نمی‌کنند. حال، مشکل دیگر این است که اگر سائول نام داوود را می‌داند، چگونه در آیه ۱۵۵ او به عنوان این مرد جوان و در آیه ۱۶۶ از این پسر نام می‌برد؟ چرا او فقط نمی‌گوید، داوود؟

خب، ما قبلاً در فصل ۱۷، آیه ۳۳ دیده‌ایم که تمرکز سائول بر تضاد بین داوود به عنوان یک جوان بی‌تجربه و جالوت، جنگجوی باتجربه، است.

و بنابراین، سائول او را مرد جوان و پسر جوان خطاب می‌کند، چون تمرکزش اینجا روی این دو است. جوانی دیوید چیزی است که در تمام این ماجرا کاملاً مشهود است. بنابراین طبیعتاً او به جای استفاده از نام دیوید، به این شکل توصیفی به او اشاره می‌کند.

بنابراین، من فکر می‌کنم این مسائل می‌توانند حل شوند وقتی که شما بفهمید که سوال، نام دیوید را نمی‌پرسیده است.

داوود برای اولین بار اینجا با سائول ملاقات نمی‌کند. بنابراین، من معتقدم که می‌توانیم این مشکل را حل کنیم. فکر نمی‌کنم دو روایت رقیب وجود داشته باشد.

با این وجود، واقعیت این است که ما در سپتواجینت نسخه کوتاه‌تری داریم که برخی از تنش‌های موجود در داستان طولانی‌تر را ندارد. من فکر نمی‌کنم آنچه که ما در سپتواجینت داریم، یک نسخه کوتاه‌شده عمدی برای تلاش برای خلاص شدن از برخی مشکلات باشد. من فکر می‌کنم آنچه که ما داریم فقط یکی از منابعی است که مورد استفاده قرار گرفته است.

در نسخه عبری، ما نسخه نهایی و طولانی‌تر داستان را داریم و از ترجمه هفتادگانی متوجه می‌شویم که این یکی از منابعی است که مورد استفاده قرار گرفته، اما با مطالب دیگری تکمیل شده و نسخه طولانی داستان را به ما ارائه می‌دهد. از آنجا که این موضوع در تفاسیری که می‌خوانید مطرح خواهد شد، فکر کردم لازم است کمی وقت بگذاریم و در مورد آن موضوع صحبت کنیم. اما بیایید این را جمع‌بندی کنیم.

من فکر می‌کنم آنچه در این روایت خاص می‌بینیم که ایمان داوود پیروزی را رقم می‌زند، همان مضامینی است که همانطور که قبلاً گفتم، در روایت پیروزی یوناتان بر فلسطینیان دیدیم. آنچه می‌بینیم این است که ایمان به قدرت خداوند برای نجات می‌تواند کاتالیزور پیروزی باشد. همچنین در اینجا می‌بینیم، اگر به یاد داشته باشیم که شائول و بنی‌اسرائیل چگونه واکنش نشان می‌دهند، آنها با آن نوع ایمانی که داوود دارد، واکنش نشان نمی‌دهند.

و کاری که آنها انجام می‌دهند این است که روی ظواهر بیرونی تمرکز می‌کنند. آنها به نوعی طرفدار خط جالوت هستند. جالوت اسرائیل را مسخره می‌کند.

جالوت، حداقل در ابتدا، دارد قضیه را به یک مسئله‌ی فلسطینی در مقابل اسرائیلی، و یک قهرمان، به یک مسئله‌ی نبرد قهرمانان تبدیل می‌کند. و وقتی روی ظواهر بیرونی تمرکز می‌کنید، این می‌تواند واقعیت را پنهان کند. شما باید با ایمان قدم بردارید، نه با دید.

و می‌تواند ایمان را خفه کند و می‌تواند ترس فلج‌کننده‌ای ایجاد کند. اما اسرائیل می‌تواند سپاسگزار باشد که داوود با توکل کامل به خداوند و اطمینان به اینکه این فلسطینی هر چقدر هم که بزرگ باشد، هر چقدر هم که مسلح باشد، می‌تواند او را به زمین بزند، یا به میدان نبرد گذاشت. و او این کار را با فلاخن خود انجام داد.

کمی فریب. همه انتظار داشتند که او وارد رینگ شود. دیوید می‌گوید، اما این کار را به آن شکل انجام نمی‌دهد.

و او مسلسلش را بیرون می‌کشد و او را به زمین می‌اندازد. بنابراین اینطور نبود که دیوید کمبود سلاح یا چیزی شبیه به آن داشته باشد، یا اینکه سلاح‌های ضعیف‌تری داشته باشد. از بسیاری جهات، سلاح او برتر بود.

من فکر می‌کنم چیزی که واقعاً باید اینجا ببینیم این است که وقتی داوود با ایمان و اعتماد به خداوند به آنجا می‌رود، خداوند به او اجازه می‌دهد تا مهارتی را که از قبل داشت، به کار گیرد. مطمئناً داوود یک تیرانداز ماهر بود. او به عنوان یک چوپان به درد می‌خورد.

و خداوند به او اجازه داد، او خفه نشد، به عبارت دیگر، اگر با اصطلاحات ورزشی آشنا باشید. گاهی اوقات ورزشکاران بسیار ماهر تحت فشار خفه می‌شوند. آنها فقط نمی‌توانند همانطور که در تمرین اجرا می‌کنند، وقتی فشار نباشد، اجرا کنند.

دیوید آنجا ایستاده بود و باید شلیک می‌کرد و این کار را هم کرد. و به نظرم نکته‌ی قابل توجهی است، انگار با اولین شلیک این کار را کرد. او به سنگ‌های دیگر نیازی نداشت، اما فقط برای اینکه اگر داشت، آنها را هم داشت.

اما او آن فلسطینی را به زیر کشید. خداوند به داوود قدرت داد تا از استعدادهایش به شیوه‌ای مؤثر استفاده کند. در درس بعدی، خواهیم دید که پس از همه این اتفاقات، شما فکر می‌کنید که اسرائیل موفقیت بزرگ داوود را جشن خواهد گرفت، اما این چیزی نیست که قرار است اتفاق بیفتد.

شائول، داوود را به عنوان یک تهدید می‌بیند، و موفقیت داوود در واقع نتیجه‌ی معکوس خواهد داشت. شائول بیشتر و بیشتر به او مشکوک می‌شود. او شاهد افزایش محبوبیت داوود است.

مطمئنم که او حرف سموئیل را به خاطر دارد، تو سلسله‌ات را از دست داده‌ای. خداوند تو را رد کرده است. او کسی را مطابق میل خودش انتخاب کرده است.

او کسی را انتخاب کرده که از تو بهتر است. و شائول قصد دارد تا داوود را تعقیب کند و او را به قتل برساند. و این ماجرا فصل‌های بسیار بسیار زیادی را در بر خواهد گرفت.

و ما آن داستان را در درس بعدی خود شروع خواهیم کرد.

این دکتر باب پیشولم در حال تدریس در مورد اول و دوم سموئیل است. این جلسه، ۱۱، اول سموئیل، ۱۷، ایمان داوود، آتش پیروزی را شعله‌ور می‌کند.